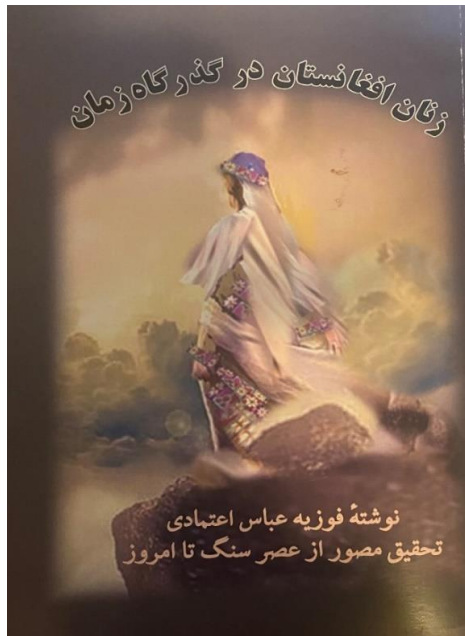




۰۴ اکتوبر، ۲۰۲۴

فوزیہ عباس اعتمادی

## زنان افغانستان در گذرگاه زمان تحقیق مصور از عصر سنگ تا امروز



### فصل یازدهم زنان افغان در عصر امپراتوری درانی

#### مختصری از وقایع تاریخی:

در سال ۱۷۳۷ میلادی نادر افشار، به نیشاپور و سپس به هرات حمله کرد. اما با مقاومت شدید افغانها به سرکردگی ذوالفقار خان پسر محمد زمان خان از ابدالیان هرات مواجه شد. همان بود که نادر افشار با سپاه بیشتری به حملات خود ادامه داد و آن شهر زیبا را به آتش توپخانه بست. این حمله باعث ضعف هوتکیان گردید.  
**زرغونه انا زنی کاردان و اهل سیاست:**

درین هنگام زرغونه انا دختر خالو خان الکوزی همسر زمان خان ابدالی زن آزادیخواه و مدبری بود. او برای نجات هرات از حمله نادر افشار با هردو پسرش ذوالفقار خان و احمد خان (احمد شاه بابا) که در آن زمان بسیار جوان بود نزد شاه حسین هوتکی به قندهار آمد تا او را از اوضاع وخیم مملکت مطلع سازد و هشدار دهد که خطر عظیمی متوجه افغانستان است.



آرمگاه زرغونه انا

شاه حسین هوتکی که در شعر و ادبیات مرد نخبه ای بود ولی در سیاست و امور مملکت داری تجربه کافی نداشت و همواره فریب مردمان مغرض و مداحان دربار خود را می خورد، زرغونه انا را با هردو پسرش به زندان انداخت. زیرا برایش گفته بودند که زرغونه با درایت و هوش سرشاری که دارد می خواهد پسر بزرگش ذوالفقار خان را بجای او به پادشاهی برساند. همان بود که پس از زندانی شدن ذلفقار خان پسر ارشد و دلیر زرغونه انا، هرات بدست نادر افشار افتاد. نادر افشار پس از سقوط هرات به سوی قندهار در حرکت شد و با آتش توبخانه عظیم شهر کهنه قندهار و قصر رهایشی شاحسین هوتکی را که بنام قصر نارنج یاد میشد با خاک یکسان نمود. در مورد اینکه آیا شاه حسین هوتکی در جنگ کشته و یا فرار نموده روایات متعددی وجود دارد. اما نادر افشار زرغونه انا و پسرانش را از زندان بدر کرد و برای اینکه مردم بدور ذلفقار خان که جوان راد مرد ودلیری بود جمع نشوند آنها را به زندان مازندران فرستاد. همراه با آنها یکتعداد زیادی از افغانان با رسوخ مانند میرهوتک افغان که قدرت رهبری داشتند نیز به مازندران فرستاده شدند. گرچه در ظاهر ایرانیان ذلفقار خان را عزت می نمودند ، اما به گفته مرحوم غبار او را در زندان مازندران مسموم ساختند و در همانجا به خاک سپرده شد. زرغونه انا با درد و رنج فراوان مرگ پسر ارشدش را تحمل کرد ، ولی درعوض کوشید تا پسر جوانش احمد خان را به داشتن مزایای رهبری پرورش دهد. احمد شاه درانی جوان بیست ساله بود که از مادر خردمندش درس رهبری و نجات وطن را گرفت. درین وقت نادر افشار قصد تسخیر هند را نمود و چون در این راه به کمک افغانان ضرورت داشت در جستجوی مردان رزم جو شد ، این خبر در زندان به گوش زرغونه انا رسید. پس به پسرش احمد خان و میرهوتک افغان توصیه نمود تا تشکیل سپاه افغانی را به نادر افشار پیشنهاد کنند و رهبری آن سپاه بدست بگیرند. همان بود که با بدست آوردن اعتماد نادرافشار احمد خان به حیث رهبر سپاه افغانان در فتح هند با نادر افشار کمک نمود. پس از فتح هند در راه بازگشت به مشهد که شرح وقایع آن در این بحث نمی گنجد ، نادر افشار بدست درباریان خود کشته شد. سپاه افغانان به رهبری احمد خان ابدالی حرم نادر افشار را به رسم افغانیت و ناموسداری به مشهد رسانیدند.



تاج پوشی احمدشاه درانی ، اثر استاد برشنا

احمد شاه درانی در لویه جرگه ۱۷۴۸ قندهار به حیث پیشوا و رهبر افغانستان انتخاب گردید. زرغونه انا در تمام دوران حکومتداری فرزندش منحیت حامی و رهبر معنوی او در کنارش بود.

میگویند زرغونه انا فرزندش را در توسعه معارف تشویق مینمود و می کوشید تا مدارس زیادی در سراسر کشور برای بیداری مردم ایجاد شود. در مورد فعالیت ها و درایت زرغونه انا آورده اند، وقتی در قندهار برایش خبر رسید که پسرش احمد شاه درجنگ کشته شده خونسردی خود را از دست نداد و به نزد مردم رفت. اهالی قندهار

با تشویش و سرا سیمگی در حالت پریشانی به هرسو می شتافتند. زیرا این خبر ناگوار آنهار را سخت مأیوس ساخته بود. زرغونه انا مردم را به حضور طلبید و با صدای رسا و مطمئن گفت:

فرزند من احمد شاه کسی نیست که در جنگ عقب نشینی کند و پشت به دشمن نماید. اگر در راه وطن شهید شده باشد سعادت بشتتر از این برایش نصیب نخواهد گردید. چون رضای خداوند همان بوده است. ولی این وطن تنها متعلق به او نیست. زیرا هرکدام شما یک احمد شاه هستید که میتوانید از وطن دفاع نمایید. پس تشویش را در دل ره ندهید.

در مورد درایت، کردانی، افکار و اندیشه بلند، وطن دوستی و عدالت خواهی زرغونه انا آورده اند وقتی احمد شاه درانی تصمیم به ساختمان حصار و خندق دفاعی شهر قندهار گرفت، زرغونه انا به او گفت: فرزندم این پند را به دقت گوش کن زیرا یک فرمانروای عادل هیچگاه خود را در پشت دیوارها از مردم خود جدا نمی سازد. وظیفه خدا داد تو این است تا با مردم ت باشی و دیوارها را از میان برداری.<sup>۱</sup>

احمد شاه بابا از ساختن متباقی دیوار صرف نظر کرد و در آنجا تنها به ساختن یک قلعه نظامی و توپخانه اکتفا نمود. از همین جهت بود که مانند شاهان دیگر برای خود قصر شاهی آباد نکرد و تا اخیر عمر در خانه پدری خود در کوچه اچکزایی ها زندگی نمود. احمد شاه درانی مرد با فراصتی بود واکثراً اوقات فراغت خود را به مطالعه کتابهای



قلعه اختیارالدین مقر اداری عهد ابدالی هادر قرن هژدهم

علمی و ادبی صرف میکرد. بعلاوه افکار زرغونه انا در راه دستگیری از مردم بینوا آنقدر بالای احمدشاه درانی اثر نموده بود که تأثیر آنرا در این شعر آن شاه عادل می بینیم. مانند این بیت:

ای وای بر امیری کز داد رفته باشد  
مظلوم از در او ناشاد رفته باشد

### عالیه سلطانه همسر احمدشاه درانی:

این بانوی خیر اندیش دختر سلیمان خان کیانی از بازماندگان ملوک مهربانی زرنج بود که راه و رسم نیک اندیشی و مردم پروری زرغونه انا را پیروی میکرد.<sup>۲</sup> در وصف او گفته اند که بانو عالییه سلطانه نهایت مهربان و پاک دامن بود و مانند اجداد نیک سرشت و خیر خواه خود در دستگیری از مستمندان و بی نوایان نهایت سخاوتمندانه کمک مینمود و دروازه اش بروی اهالی شهر به خصوص مردم بی بزاقت و نادار باز بود. وقتی تیمور شاه پسرش بحیث حاکم هرات مقرر شد عالییه سلطانه بر فراز قصر خود بیرق برافراشت و چون پسرش تیمورشاه هنوز خورد سال بود به حیث مستشار او از تمام امور اداری و دولتی هرات واری میگرد. سوار براسپ از قلعه اختیارالدین

<sup>۱</sup> محقق عبدالرحیم بینوا پختانی نقش زنان در امور مملکت داری: بینوا  
احمد شاه درانی، د اوسنی افغانستان پلار، گنډا سنکه. د پتیاله ملی آرشیف مشر. چاپ طارق خپرونی، اردو بازار لاهور.

<sup>۲</sup> عزیز الدین و کبلی پولیزائی مؤلف کتاب تیمور شاه درانی

میبرآمد و به هر گوشه آن ولایت سفر میکرد و بدین ترتیب از احوال مردم و تأمین عدالت واقف میشد. مردم هرات به او حرمت فراوان قایل بودند. چون وقتی مؤکب او با اردوی شاهانه به شهر هرات ظاهر می گردید، اهالی هرات را به یاد ملکه گوهرشاد بیگم و مردم پروری او می انداخت. محترم عزیزالدین پوپلزی در مورد ملکه معظمه خانم احمد شاه درانی در کتاب **تیمور شاه درانی** می نگارد که این خانم معزز با صفات حکومت داری، حسن اداره و ایجاد روابط نیک با رعایا بر خوردار بود. در سال های بعد به توصیه این مادر مهربان شهزاده کامران پسر شاه محمود درانی با یکی از اقارب او، دختر عقیفه و نهایت شریف بهرام خان کیانی ازدواج کرد. لیکن تا جای که گفته شده این دوشیزه جوان و پاک قلب، بخاطر ماجرا جوپی ها و غرور شهزاده کامران که عمرش را در جنگهای قدرت طلبی سپری میکرد، زنگانی چندان خوشی نداشت و در جوانی جان به حق سپرد.

## بی بی عینو:

از زنان مهم ایندوره یکی هم میرمن عینو میباشد. پوهاند رشاد شرح مفصلی در مورد بی بی عینو و **کاریز عینو** که در راه کابل و قندهار قرار دارد نگاشته است. امروز قصر زیبای درین ناحیه که بنام «عینو مینه» یاد میشود، اعمار گردیده و یاد او را در خاطره زنده نگه میدارد.

قرار داستان های محلی مردم قندهار **عینو** زن جوان زیبا و تازه عروس بود که شوهرش همرا با لشکر احمد شاه درانی به جنگ رفته بود. اما یک شب عینو در خانه نشسته بود و فکر می کرد که شوهرش در خدمت عسکری است. اما با تعجب متوجه شد که او در حویلی ایستاده و از خدمت عسکری برگشته است. عینو از او پرسید آیا جنگ تمام شده که به خانه برگشته ئی؟ شوهر در جواب گفت نخیر جنگ تمام نشده. من در قرارگاه بودم که بیاد توافتام و چون برایم بسیار عزیز استی طاقت نیوردم و از اردوگاه به خانه نزد تو آمدم تا با دیدنت قلبم آرام بگیرد.

عینو از شنیدن این حرف بسیار قهر شد، اما با لحن آرامی برایش گفت: برایت تأسف می خورم که در اجرای وظیفه اینقدر سست عنصر و ناپایدار استی در حالیکه تمام سربازان و افسران دیگر به شمول شخص شاه در قشله عسکری استند تو چطور میتوانی اینقدر بی مسؤلیت باشی و احساسات را بر وظیفه ات ترجیح بدهی؟ برو و به کارت باز گرد وگرنه هرگز رویت رانمی بینم.



تصویری از ساختمان زیبای عینو مینه در ولایت قندهار

میگویند وقتی احمد شاه درانی از این داستان واقف شد عینو را به نزد خود خواست و او را با حرمت فراوان پذیرائی کرد. زیرا عینو سرمشقی بود برای زنان دیگر تا همه در راه ایفای وظیفه و خدمت به وطن احساس وطندوستی او را پیروی کنند. از همین جهت زمین و کاریزی را برایش پاداش داد که تا امروز به نام **عینو مینه** شهرت دارد.



بعد از وفات احمدشاه بابا پسرش تیمورشاه پایتخت افغانستان را به کابل انتقال داد و درینوقت زنان نامدار دیگری در شهر زیبای کابل کارنامه های از خود به یادگار گذاشتند که این کارنامه ها برخ مهمی از تاریخ کشور ما را رنگ میبخشد.

### فاطمه بیگم ملکه تیمورشاه درانی:

همسر تیمورشاه درانی بانوی با درایتی بود. او با هوش و ذکاوت سرشاری که داشت در اداره کشور با تیمورشاه درانی سهیم بود. همه فاطمه بیگم را به حیث یک بانوی خیر اندیش و مهربان میشااختند. ازینرو به نزد وی برای دادخواهی میرفتند. فاطمه بیگم اکثر اوقات موفق میگردد تا آنانی را که بدون جهت مورد تهدید قرار گرفته بودند از غضب شاه در امان نگهداشته و شفاعت شانرا بنماید.

فاطمه بیگم از نگاه فرهنگی نیز ملکه منوری بود. زنان دربار را که در بالاحصار کابل به دیدنش می آمدند، به فراگیری علم و ادب تشویق می نمود. درینوقت بیدل خوانی در کابل مورد علاقه دوستداران شعروادب بود، چون تیمورشاه به اشعار بیدل علاقه فراوانی داشت. ملکه فاطمه بیگم نیز اشعارغامض و مشکل بیدل را مطالعه میکرد و در بسی موارد غزل های بیدل را چنان بجا تفسیر و تحلیل میکرد که شاه را به تعجب می انداخت. ازینرو برادران تیمورشاه، به خصوص شاه شجاع که باوصف خبط های سیاسی اش شاعر توانایی بود به فهم و دانش ملکه ارادت و احترام خاصی داشت. مورخان تاریخ وفات او درمیان سالهای ۱۷۹۳ و ۱۸۰۰ در شهر کابل نوشته اند، ولی سال دقیق وفات او واضح نیست.

### زهره بیگم ملکه شاه زمان:

از زنان مشهور این دوره زهره بیگم ملقب به گوهر بیگم خانم شاه زمان سدوزای بود که از سال ۱۷۷۰ تا ۱۸۴۴ میلادی در کابل سلطنت کرد.

مؤرخین در مورد این خانم نوشته اند که او قصر جهان نما را در فراز تپه هندکی در کابل اعمار کرد که بخش غربی آن چهل ستون نامیده میشود.

زهره بیگم به این قصر علاقه خاصی داشت وچون این ملکه به داستانهای شاهنامه علاقه مند بود آنرا به نام تخت رستم کابل، زادگاه مادری او یاد کرد و خواست گنبدی بالای آن بنا نماید که شکل کلاه رستم را داشته باشد، اما اجل فرصتش نداد.

به گفته علی احمد خان کهزاد مؤرخ بزرگ افغانستان قسمت غربی قصر چهل ستون همان تخت رستم میباشد که به امر همسر شاه زمان نواسه احمدشاه درانی ایجاد شده است. بعدها در زمان امیر عبدالرحمن خان ترمیماتی در آن بنا صورت گرفت وبنام قصر چهل ستون نیز شهرت یافت.



قصر جهان نما در کابل

در آغاز قرن ۱۹ میلادی کشمکش های شاه زمان با برادرش از یکسو و برادران بارکزی، اولاده سردار پاینده محمد خان از سوی دیگر وقایع زیادی رخ داد که شرح آن شامل این کتاب نمی گردد. اما در این دوره زنانی ظهور کردند که کارنامه ها و اندرز هایشان در راه خدمت به وطن قابل ذکر است.

## لویه ادی:

یکی از زنان مدبر و صاحب نفوذ ایندوره که مانند زرغونه انا وقار و صولت داشت، به نام لویه ادی یاد می شد. اسم اول او را مورخین ننوشته اند. او مادر وزیر فتح خان بود. در سیاست، شجاعت و دستگیری از ناتوانان شهرت فراوان داشت. مردم با او ارادت خاصی داشتند و محبوب القلوب همگان بود.

در این وقت انگلیسها آهسته آهسته به سوی افغانستان پیش می آمدند و در نتیجه کشمیر را تسخیر کردند. لویه ادی فرزند شجاع خود، وزیر فتح خان را تشویق کرد تا کشمیر را از چنگال انگلیسها بدر آورد. همان بود که وزیر فتح خان با یک حمله نظامی سریع کشمیر را از دست انگلیسها آزاد ساخت.



لویه ادی به پسرش گفت حالا که من و تو دشمنی انگلیس ها و دشمنان دیگر وطن را به جان خریدیم باید در روابط خود با شهزادگان دیگر محتاط باشیم.

پیش بینی لویه ادی درست بود زیرا در این وقت روسها دولت قاجاری فارس یا (ایران) امروزی را پشتیبانی و تشویق نمودند تا هرات را اشغال نمایند. باشنیدن این خبر وزیر فتح خان به سوی هرات شتافت. لیکن فریب شاه محمود و شهزاده کامران را که توسط ایرانیان تحریک شده بودند خورد و برخلاف توصیه مادر به آنها اعتماد کرد.

نویسنده سراج التواریخ، فیض محمد کاتب، در جلد اول کتب خود در مورد دشمنی شاه فارس با وزیر فتح خان چنین مینگرد:

"فتحعلی شاه قاجار که به مشهد آمده بود. فرستاده کامران را به حضور پذیرفته و پاسخ داد که برای رفع خصومت میان دو دولت، باید وزیر فتح خان، مسئول جنگ میان دو کشور را کت بسته به دربار ایران بفرستند و یا در همانجا از بنیابی محروم کنند." (ص ۹۷)

بهمین دلیل شهزاده کامران او را در غزنی گرفتار و بشکل بسیار نامردانه دو چشمش را کور کرد و سپس او را کشت. وقتی این خبرنگار به لویه ادی رسید، آن زن دلیر با متانت از قاصدان سوال کرد آیا او در وقت کور شدن فریاد ویا ناله ای کرد؟ قاصدان در جواب گفتند که هیچکس صدای او نشنیدیم.

لویه ادی در جواب گفت پس او همان فرزند باشهامت من است که با نیرنگ دیگران از پا در آمد. بلی او فرزند قهرمان و برومند من بود که افسوس اندرز مادر را نشنید. گویند وقتی قاصدان رفتند لویه ادی خاموشانه اشک ریخت و بی آنکه فریادی بزند آنجا جان به حق سپرد.

## عایشه درانی:

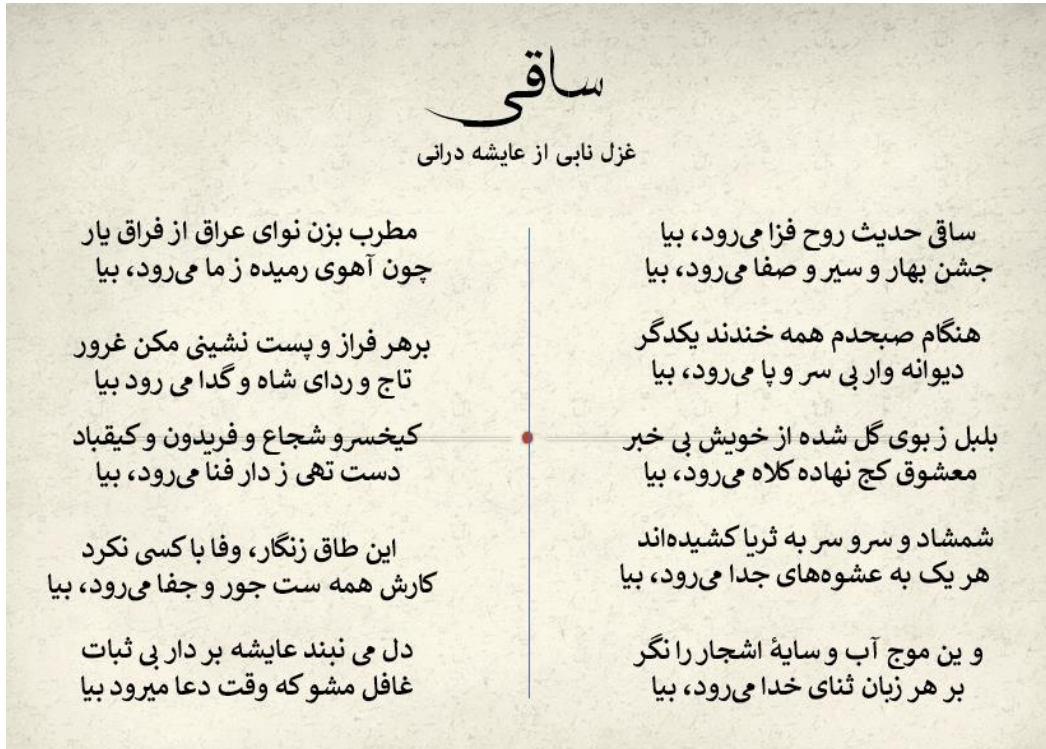
او مادر داغدار دیگری بود که مانند لویه ادی به ماتم مرگ فرزندش ضیاءالولد نشست و بخاطر این درد جانگداز اشعار سوزناکی سرود.

چنانچه قبلاً گفتیم در زمان تیمور شاه و پسرش شاه زمان فضای ادبی و فرهنگی در شهر کابل ترقی و انکشاف زیادی نموده بود. تیمورشاه در دربارش مجالس ادبی برپا میکرد و بیدل خوانی در دربار او رایج بود. همچنان علاقه به شعر و ادب، بخصوص غزلیات بیدل در بین اهالی کابل نیز رونق فراوان داشت. شاه شجاع، شاه محمود و پسران شان طبع شاعری داشتند. ولی به گذارش اکثر مورخین این رشد ادبی تنها منحصر به مردان نبود، بلکه اکثر زنان این دوره چه در دربار شاه و چه در خانه های خود به شعر و ادب علاقه فراوان داشتند. دختران جوان فال حافظ میگرفتند و رباعیات عمرخیام بر سر زبان هایشان بود. درین دوره شگوفایی ادبی، درعهد تیمور شاه درانی دختری نوزادی در سال ۱۲۳۲ هجری در شهر کابل تولد شد که در جوانی شاعر معروفی گردید. عایشه درانی دختر یعقوب علی خان توبچی باشی اوردوی شاهی بود که سخنش بر مردم اثر میگذاشت. اشعارش از احساس او

منحیث یک زن جوان و سپس یک مادر بر میخواست. مگویند هنگامی که تیمور شاه از جنگ به کابل برگشت عایشه شعر نهایت زیبایی را در وصف کابل نوشت. وقتی تیمور شاه این شعر را خواند او را تشویق فراوان نمود. چون کمتر شاعری درباره تیمورشاه و در وصف زیبایی های شهر کابل شعری به این روانی و شیوایی سروده بود.

در مورد شخصیت برانزنده و شجاع عایشه درانی نوشته اند که او از متانت و وقار خاصی برخوردار بود. وقتی به دریاری آمد سرافراشته، با متانت و با اتکا به نفس با اهل دربار برخورد می نمود و با کمال ادب و جرأت مکثات قلبی اش را بازگویی کرد. زندگانی ادبی عایشه درانی را مؤرخین به سه بخش تقسیم نموده اند.<sup>۳</sup>

**دوره اول:** دوره جوانی و آغاز شاعری که پیرو خواجه حافظ شیرازی بود و غزلیات او را اسقبال می کرد. اما نوآوری های خود را نیز در آن شامل می ساخت مانند این ابیات:



**دوره دوم:** اشعاریکه جنبه اجتماعی دارد و پس از کشته شدن پسر جوانش ضیا الولد که تویچی قوای افغانی در جنگ کشمیر بود نوشته شده:

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون  
مگر خورشید را کشته که دارد دامن پر خون

درینجا مراد از کشته شدن خورشید کشته شدن ضیا فرزند ۲۵ ساله اش در جنگ کشمیر است که تویچی قوای افغانستان علیه قشون انگلیس ها بود.

به گمان اغلب این غزل سوزناک نیز پس از مرگ فرزند دلبندهش سروده شده که تنهایی یک مادر داغدار را به تصویر میکشد.

<sup>۳</sup> ولی احمد نوری (عایشه نر دوران) سایت آریانا افغانستان آنلاین

## بیتو

بی تو ای مونس جان تخت سلیمان چی کنم  
عمر خضر ار بودم حشمت خاقان چه کنم

با تو در دوزخ سوزان بتوان زیست مدام  
بی تو با حور جنان روضه رضوان چه کنم

گرچه ابر کرم از چشمه حیوان بارد  
بس ببارد به سرم لُو لُو و مرجان چه کنم

روز شب کردم و شب روز نیامد یارم  
چون نبینم رخ تو یوسف کنعان چه کنم

هر کسی کشته خود می درود آخر کار  
هستم از فعل بد خویش پشیمان چه کنم

عایشه درد تو بگذشته ز قانون شفا  
چون علاجی نبود سعی به درمان چه کنم

دوره تنهایی اش منتهای نا امیدی او را به زندگی نشان میدهد. می گویند عایشه در مذمت جنگ و خودخواهی پادشاهان و شهزادگان که برای کسب اقتدار خود به هرسو جنگها را برپا میکردند و در نتیجه آن اشخاص معصوم و بیگناه جانهای شریں خود را از دست می دادند اشعار زیادی سروده که از آن جمله یکی هم شعر نیست به نام جنگ کشمیر و از دست دادن پسرش میباشد. عایشه این غزل سوز ناک را در دربار شاه زمان خواند که شاه زمان را سخت المناک ساخت. عایشه درانی در این دوره اشعار اجتماعی زیادی در مورد احساس خود و زنان دیگر نوشته که دنیای آنروز را به زندان زنان تشبیه نموده است.

**دوره سوم:** اشعار این دوره حیات عایشه بیشتر رنگ تصوفی دارد، چون بعد از یک طغیان روحی به خداوند رجوع نموده است.

اشعار عایشه درانی توسط شخصی بنام هاشم خان شریعتی جمع آوری گردید که در زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن خان به مطبوعه کابل به چاپ رسید. هر چند عایشه درانی به قوم درانی پشتون تعلق داشت اما به زیان دری شعر میگفت و تبعیضی در نزدش وجود نداشت. از این جهت جوانان آگاه امروز افغانستان، او را شاعر فراملیتی لقب داده اند و مقام او را بسیار گرامی دارند. مکتب عایشه درانی یکی از نخستین مکاتب نسوان در شهر کابل میباشد که زنان منور و دانشمند زیادی را به جامعه تقدیم نموده است. به عقیده اکثر محققین افغان، عایشه درانی سه هزار شعر سروده که از آنجمله یک مقدار آن جمع آوری گردیده است.

## زنان افغان در جریان جنگ اول افغان و انگلیس:

در زمان پادشاهی شاه زمان، شاه شجاع و برادرش شاه محمود رقابت های سیاسی فزونی گرفت. جنگهای که میان برادران سدوزای و بارکزی اتفاق افتاد شرح آن خارج از این بحث است باعث شد تا انگلیس ها با استفاده از فرصت به خاک افغانستان حمله کنند. قرار یادداشت های واقعه نگاران انگلیس زنان و مردان افغان دوشا دوش هم در مقابل انگلیس ها مبارزه میکردند. زنان برای غازیان غذا تهیه می نمودند، مجروحین را کمک میکردند و از ایالای بام های خود بالای عسکر انگلیس کوزه های آب و سنگها را پرتاب میکردند. از جمله زنان معروف و مبارز ایندوره یکی هم مادر وزیر اکبر خان غازی است که فرزند قهرمانی را به جامعه افغانستان تقدیم کرد.

**خدیجه بیگم مادر وزیر اکبرخان :**



این بانوی وطن دوست و مبارز همسر امیر دوست محمد خان ، و مادر وزیر اکبرخان از اهالی چنداول کابل بود. فرزند دلپرش غازی محمد اکبر خان قهرمان جنگ اول افغان و انگلیس، نام بس ارزنده ای در تاریخ مبارزات آزادی خواهی افغانستان از خود بجا مانده است. ملکه خدیجه بیگم همراه با خواهر امیر دوست محمد خان، معروف به **مادر مددخان** که تاریخنگاران اسم این خانم باشهامت را ننوشته و تنها به نام مادر مدد خان یاد کرده اند ، در مبارزات استقلال افغانستان فعالانه سهم بارزی داشت. خواهر امیر دوست محمد خان مانند خدیجه بیگم زن نهایت شجاع و با نفوذی بود. او همراه با ملکه خدیجه بیگم همسر امیر دوست محمد خان در هنگام جنگ اول افغان و انگلیس به جبهات جنگ میرفت. این دو بانوی شجاع هردو از زخمی های جنگ احوال میگرفتند و همرا با زنان رضاکار دیگر برای آزادیخواهان غذا و آذوقه محیامیکردند، به گذر های مختلف کابل سرمیزدند و طبیبان حاذق را برای تداوی مجروحین می فرستادند.



صحنه ای از جنگ اول افغان و انگلیس از البم رسامان برتانیوی

در مورد فعالیت‌های خدیجه بیگم و مادر مدد خان گفتنی ها زیاد است. چنانچه در هنگام حمله انگلیس ها مادر مدد خان به سوی لوگر رفت که در آنجا مردم را علیه انگلیس ها تشویق نماید. در این سفر امین الله خان لوگری یکی از بزرگترین رهبران استقلال افغانستان با مادر مدد خان همراه بود. مردم لوگر زمانی شهامت او را دیدند از پیر تا جوان به قوای امین الله خان لوگری پیوستند. در عین حال بانو خدیجه بیگم ، مادر وزیر اکبرخان به سوی ولایت پروان رفت و در آنجا به حیث یک مادر به مردم روی آورد تا تمام رزم جوان کاپیسا و پروان را برای استقلال افغانستان بسیج نماید. در این وقت **میرمسجدی خان** با سران دیگر آزادیخواهان افغان طرح یک حمله بزرگ را در مقابل انگلیس ها می سنجیدند.

آورده اند که **میر بچه خان کوهدامنی** نیز به بانو خدیجه بیگم حرمت فراوان نمود و او را در مقابله با انگلیس ها اطمینان کامل داد. میر بچه خان کوهدامنی این ملکه با شهامت را که خود را مانند مردم عام می پنداشت به دیده یک مادر میدید و به وی احترام فراوان داشت. در جریان جنگ اول افغان و انگلیس علاوه بر میرمسجدی خان و میر بچه خان کوهدامنی ، عبدالله خان اچکزایی ، امام ویردی خان مزاری ، نواب زمان خان ، شجاع دوله خان و مردمان کتر و پکتیا سوگند یاد کردند که تا آخرین رمق خون خود برای آزادی افغانستان مبارزه خواهند نمود و حرف ملکه خود را که مادر معنوی کشور است به زمین نخوانند گذاشت. این زن قهرمان همانطوریکه تمام ملت افغانستان را به مبارزات آزادی خواهی تشویق می نمود فرزند خود محمد اکبرخان را با احساس وطن دوستی و شجاعت و راد مردی پرورده بود تا در مبارزات استقلال افغانستان علیه برتانیای همدوش با وطنداران خود مبارزه کند. وزیر اکبر خان در جوانی قوای هری سنگ والی پنجاب را شکست داده بود و در جریان جنگ اول افغان و انگلیس **مکناتن** را از پا در آورد و سپس **جنرال الفنستن** بزرگترین سرافسر انگلیس را که نا پلیون از دست وی شکست خورده بود با شکست مطلق مواجه ساخت.

باوجود این حادثه بزرگ تاریخی هنوز انگلیسها بطور کامل از حمله بر افغانستان منصرف نشده بودند، و در چنین حالت خدیجه بیگم فعالانه در مبارزات آزادی خواهی شرکت داشت و به امیر دوست محمد خان در امور سیاسی مشورت میداد. در مورد کار های خیریه خدیجه بیگم گفته اند که در ساختن پل ها و جاده های مواصلاتی نقش مهمی داشت و یکی از پل های میان راه کابل و پغمان توسط او اعمار گردیده بود که تا دوره پیش از جنگهای داخلی وجود داشت، ولی اکنون معلوم نیست که آیا بجا مانده یاخیر؟

از سوی دیگر چنانچه میدانیم، جنگهای مبارزین کابل در مقابل قوای برتانیه در چمن های میان تپه قلعه نظامی شیرپور و تپه بی بی مهرو به وقوع پیوست که تا کنون یک قسمت آن بنام وزیر اکبرخان مینه یاد میشود. در مورد تپه بی بی مهرو که در نزدیک میدان هوایی کابل قرار دارد و بلندترین بیرق افغانستان (هدیه دولت) در آنجا نصب بود داستانهای دلچسپی در میان مردم کابل برسر زبانهاست که هر یک روایت متفاوتی را بیان میدارد.

### داستان های بی بی مهرو:

قرار داستانهای مردم کابل چون اکثر جنگهای افغانها علیه قوای انگلیس ها درپای این تپه اتفاق افتاده، یکی از روایت اینست که در همین تپه دختر نهایت زیبا بنام «مهرو» زندگی میکرد و از آنجا صحنه های جنگ را میدید ، احساسات وطنخواهی در خورش جوش میزد ، طاقت نمی آورد و به کمک جنگ جوانان افغان می شتافت و به آنها آب و غذا می آورد.



نمای کنونی تپه بی بی مهرو با بزرگترین بیرق افغانستان

به خصوص چون نامزد رشید و محبوبش «عزیز» در میان جنگجویان بود، مهرو با کمال دلاوری همراه با دختران دیگر به جبهه می آمد و زخمی ها را پرستاری میکرد. تا اینکه شبی شنید که عزیز درجنگ زخمی شده و سخت افکار است. مهرو در آن شب سرد که برف زیادی میبارید به جستجوی عزیز برآمد، اما او را نیافت. با غم و اندوه فراوان به خانه برگشت، لیکن چون سخت سرما خورده بود و تب شدیدی داشت از مریضی سینه و بغل درحالیکه هنوز در تشویش زخمی شدن عزیز بود، جان به حق سپرد. لیکن عزیز با وجود زخم شدید نمرده بود وقتی به قریه بازگشت و از خبر مرگ مهرو آگاه شد، بر سر قبرش رفت و آنقدر اشک ریخت و غصه خورد که درهما نجا جان داد.

خانواده عزیز او را کنار نامزدش به خاک سپردند؛ و پس از آن این تپه بخاطر عشق او به وطن بنام تپه بی بی مهرو یاد شد.

اما داستان دیگری درمورد نامگذاری تپه بی بی مهرو قرار نوشته هموطن گرامی «فرهاد نوری» گزارشگر سایت فارسی Independent چنین است که خلاصه آنرا درذیل نقل مینمایم:

«در گذشته های دور، دو قبیله بزرگ به نامهای «ملک میرافغان» و «ملک افضل خان» در دامنه های این تپه زندگی می کردند، این دو قبیله بزرگ از گذشته های دور با هم دشمنی داشتند. ملک میرافغان، یک دختر زیبا به نام بی بی مهرو، داشت. در یکی از عید ها بزرگان هر دو قبیله تصمیم می گیرند که برای رفع دشمنی این دو ملوک، دختر ملوک میرافغان را برای پسر ملوک افضل خان خواستگاری کنند که در نتیجه پدر بی بی مهرو، این خواست بزرگان را قبول می کند، اما بی بی مهرو، این تصمیم پدرش را قبول ندارد و برای پدر خود می گوید، من پسر دیگر را به نام عزیز، دوست دارم و پدرش نیز قبول می کند. پس از آنکه قبیله ملک میرافغان، از این موضوع با خبر می شوند، به قبیله ملک میرافغان، حمله کرده پدر بی بی مهرو، و پدر عزیز را به قتل می رساند که در جریان این جنگ، یک تیر به سینه بی بی مهرو، و تیر دیگر به سینه عزیز اصابت کرده و در نتیجه هر دو دل باخته عاشق، جان می دهند که اکنون مقبره بی بی مهرو و عزیز، در فراز این تپه قرار دارد.»

بهمن ترتیب جناب «عزیزالدین حیدری» نویسنده معاصر عین داستان را به تفصیل بیشتری نوشته اند که نثر شیوایی دارد.

### میرمن سپینه:

این زن شجاع و اهل سیاست مادر یار محمد خان الکوزی والی هرات بود. در همین آوان دولت قاجاری ایران بار دیگر با استفاده از فرصت میخواست بر هرات حمله کند و آن شهر تاریخی را جز قلمرو خود سازد. اما در مقابل این اقدام آنها مادر یار محمد خان الکوزی به مقابله برخاست و فرزندش یار محمد خان را توصیه نمود تا از وجب و جب خاک افغانستان در مقابل تجاوز دشمن محافظت کند.

میرمن سپینه بر علاوه آنکه به یار محمد خان مشوره میداد، اهالی هرات، بادغیس و غور را نیز در برابر ایرانیان متحد ساخت و با نفوذ و محبوبیتی که در میان مردم داشت آن شهر تاریخی را از اشغال بیگانه محافظت کرد و خاطره ملکه گوهرشاد بیگم را در نزد اهالی هرات دوباره احیا نمود.

در دوره پادشاهی امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلی خان زنان ادیب، باسواد، عالم و دانشمند زیادی زندگی میکردند که موجودیت این زنان عالم، تمدن این دوره را غنای بیشتری میبخشید. چنانچه قبلاً ذکر کردیم خواندن کتاب های ادبی شامل نظم و نثر در میان بانوان و دوشیزه گان جوان کابل چه در دربار شاهان و چه در میان مردم عام رونق فراوانی داشت. درین میان آمنه فدوی یکی از زنان برانزنده ایندوره بحساب میرفت.

### آمنه فدوی:

این بانوی با تقوا و خیر اندیش در نزد مردم کابل شهرت زیادی داشت. چون زن شاعر و سخنوری بود، درکارهای خیره سهم میگرفت و درگسترش معارف علاقه فراوانی از خود نشان میداد. آمنه فدوی دختر سردار نور محمد خان بود که از طرف مادر به سردار اکرم خان پسر دوست محمد خان می رسید. یعنی مادرش نواسه امیر دوست محمد خان بود. تذکره نویسان سال تولد او را در حوالی (۱۲۶۷ هجری قمری) متولد شهر کابل نوشته اند. با اینکه آمنه فدوی به خانواده سلطنتی وقت تعلق داشت، اما اکثر وقت خود را در شهر کابل با زنان منور چندول و کوچه اندرایی میگذراند. به زیارت عاشقان و عارفان و اماکن مقدسه دیگر کابل میرفت و به کمک مستحقین میپرداخت. از فقرا دستگیری مینمود و مانند مادر وزیر اکبر خان مکتبهای دخترانه خانگی را حمایت میکرد و مساجد را کمک مالی مینمود. آمنه فدوی زن خیر خواهی بود و از دارایی شخصی خود در آبادی و ترمیم خانقاهها و مساجد سهیم میشد؛ به متصوفین و عرفا علاقه فراوان داشت. چون از روی اخلاص برایشان نذر ها و نیاز ها بر پا میکرد. او دو بار به سفر حج رفت و در بازگشت از سفر اول حج مسجدی را در ناحیه باغ علیمردان کابل اعمار کرد.

آمنه فدوی در دمشق وفات نمود. در باره مرگ او حجاج افغانی همسفرانش حکایت میکنند که در سفر دوم حج از بارگاه خداوند استدعا نمود تا خداوند متعال براو مرحمت نماید و روحش را در مکه معظمه و یا در مدینه منوره بستاند. از اینرو آنچه برای تکفین و تدفینش لازم بود، با خود برد. اما وفاتش در آن دو جایگاه مقدس اتفاق نیافتاد. وقتی موتر حامل حجاج بسوی شام میرفت آرزو نمود ایکاش در جوار مقبره حضرت بلال به خاک سپرده شوم. همراهان او میگویند که شب هنگام در نزدیکی های شام موتر از مسیر جاده بیرون شد و از میان همه مسافرین تنها آمنه فدوی جان به جان آفرین تسلیم نمود. فردا صبح مردی از علمای بیت المقدس در محل حادثه آمد و پرسید آیا در میان حجاج افغانی زنی وفات کرده است؟ زیرا دیشب حضرت بلال را در خواب دیدم که امر می فرمود جسد او را در جوار مزار آن مبارک دفن نمایم. همراهانش جسد آمنه فدوی را به او نشان دادند و از شخصیت متین و پاک نفسش توصیف فراوان کردند. همان بود که این بانوی شاعر و متدین در سال ۱۳۰۲ (هجری قمری) در کنار مرقد حضرت بلال در باب الصغیر دمشق به خاک سپرده شد. اشعار آمنه فدوی از روانی و زیبایی خاصی برخوردار بود. او دل انگیزترین اوزان عروضی را در اشعاع خود به کار می برد. چنانچه این خصوصیت برانزنده را در این غزل شیوایش می بینم:

تا نظر در چمن وضع جهان وا کردم  
ستمی بود که بر دیده بینا کردم  
نه چمن رنگ وفاداشت نه گل بوی بقا  
حیرت آلوده به هر سو که تماشا کردم  
گر به محشر زمن حاصل دنیا پرسند

گویم افسوس همه خواهش بیجا کردم  
"فدوی" بار خجالت بکشی روز جزا  
زآنکه در عالم فانی چی مهیا کردم

امروز لیسه ای بنام آمنه فدوی ، این بانوی شاعر و خیرخواه در شهر کابل وجود دارد که خاطرهٔ او را جاودان میسازد.



شاگردان کنونی لیسه آمنه فدوی در کابل

### منابع:

افغانستان در مسیر تاریخ میر غلام محمد غبار  
عزیز الدین و کیلی پولیزائی مؤلف کتاب تیمور شاه درانی  
نقش زنان در امور مملکت داری، محقق عبدالرحیم بختانی  
زندگی امیر دوست محمد خان، جلد دوم مؤلف موهن لال  
کبرا مظهری ، دپننتی نبخینه شاعرانو او لیکوالانو تذکره  
دکندهار یاد دپنتونه. علامه اکادیمپسن پوهاند عبد الشکور رشاد ، ترتیب او سمون محمد معصوم هوتک ، د افغانستان دکتوری ودې  
ټولنه . جرمني. ۱۳۸۶

### References:

Singh, Ganda (۱۹۵۹) Ahmad Shah Durrani: Father of Modern Afghanistan Asia Publishing House, London  
Malleon, George Bruce (۱۸۷۹) History of Afghanistan, from the Earliest Period to the Outbreak of the War of ۱۸۷۸  
W.H. Allen & Co., London  
Fraser-Tyler, William Kerr (۱۹۵۳) Afghanistan: A Study of Political Developments in Central and Southern Asia  
Oxford University Press, London,